

جلسه ۱۰ ۸۷-۸۸ مکاسب محرمة / تمثیل و تصویر

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت « ابو بصیر »

در روایت دهم که اینجا به ترتیب یازدهم بود، نکته ای گفتیم که من یک مقدار در بعضی از فقه الدلاله های حدیث ها، یک تأمل بیشتری هم می کنم، احیاناً برای این است که از اینها همه مدلی و روشی اخذ شود که در سایر بحث ها و روایات که با آنها مواجه می شوید، مفید خواهد بود.

متعلق نهی در روایت « ابو بصیر »

در این روایت که روایت ابو بصیر بود و البته از نظر سندی هم دلالتش تام نبود، گفتیم که تعبیر این بود که جبرئیل خطاب به پیامبر فرمود که «انّ ربک ینهی عن التماثل»، گفتیم که نهی در این روایت بر حسب ظاهر، تعلق به تماثل گرفته است که تماثل یا مطلق صور و مجسمات است یا خصوص مجسمه است، در هر حال نهی به یک عین خارجی و به یک شیء خارجی تعلق گرفته است.

متعلق نهی، « فعل مقدر »

این معقول نیست، ظاهر اولیه آن معقول نیست که نهی به شیء خارجی تعلق بگیرد، علتش این است که امر و نهی و احکام تکلیفی به افعال اختیاری تعلق می گیرند و بنابراین اگر امر و نهی در جایی تعلق به عین خارجی بگیرد، در حقیقت یک چیزی مقدر است، و موضوع حکم، فعل اختیاری است که تعلق به این امر گرفته است، موضوع داریم و متعلق داریم.

تعریف « متعلق فعل »

وقتی می گوئیم لاتشرب الخمر، حکم همان حرمت است، شرب موضوع حکم می شود و خمر متعلق حکم می شود. متعلق آنی است که فعل به آن تعلق می گیرد، معمولاً اولی را موضوع، و دومی را متعلق می گویند، گاهی به هر دو متعلق می گویند، گاهی به هر دو موضوع گفته می شود، به هنگام جدا کردن این ها اصطلاح جا افتاده ترش، این است که به آنی که فعل مستقیم به آن تعلق می گیرد، موضوع گفته می شود، و به آن چه که فعل من به آن تعلق می گیرد، متعلق گفته می شود. گاهی برعکس هم احیاناً گفته می شود ولی غالباً این گونه است.

متعلق نهی در « لاتشرب الخمر »

در لاتشرب الخمر، سه چیز در او وجود دارد:

یکی هیأت نهی است که حکم است، نهی است، یکی شرب است که نهی مستقیم به او تعلق گرفته است که فعل اختیاری است، این را موضوع می گویند، یکی هم خمری است که شرب بر او وارد می شود و متعلق شرب است،

که به او متعلق گفته می شود و گاهی هم به اولی متعلق می گویند، و به دومی متعلق متعلق حکم گفته می شود اما برای خلاصه کردن به اولی موضوع، به دومی متعلق می گویند.

بعضی جاهاست که خیلی موضوع و متعلق - صلّ یک فعلی است که از انسان صادر می شود حکم است، و متعلق حکم، و موضوع. خود فعل که متعلق حکم شده است دیگر یک چیز دیگری ندارد، امر متعدی به چیز دیگری نیست، خود فعل انسان، کار فعل شخص است که انجام می گیرد، گرچه فعل همانجا هم ادوات و جوارح دارد ولی متعلق خاصی ندارد، این یک نوع احکامی دارد که حکم و موضوع است اما یک سری احکام داریم که حکم است و موضوع است و متعلق، مثل لاتشرب الخمر، صلّ دو چیز دارد، ولی لاتشرب الخمر، نهی است و شرب و خمر، چون فعل متعدی به یک عین خارجی است به یک چیز دیگری متعلق می شود، بر خلاف صلّ، که یک فعل شخصی فرد است که حالت لازم دارد. تفاوت فعل لازم و متعدی در اینجاست.

امر ونهی متعلق فعل « اختیاری »

نکته دیگر این است که در آن موارد قسم دوم که متعلق حکم علاوه بر موضوع دارای متعلق است که آن عین خارجی است، حکم معلوم است که مستقیم به متعلق تعلق نمی گیرد، یعنی به عین خارجی تعلق نمی گیرد، حکم روی فعلی می آید که آن فعل با آن امر خارجی مرتبط است. این هم خیلی واضح است چون حکم امر و نهی و حکم و... در جایی متصور است که اختیاری باشد و اختیار در فعل خود شخص است و آن امر خارجی ربطی به من ندارد، جز این که من با او از طریق فعل یک تماسی برقرار می کنم، شرب الخمر، تصویر التماثل، صنع التماثل، یا حفظ التماثل و... این دو نکته واضحی است.

متعلق مقدر

با توجه به اینها اگر در جایی نهی یا امر آمد چه به صورت حرفی، یا اسمی و معنای اسمی، جایی که امر و نهی در آن قسم روی خود متعلق برود، اینجا عقل می فهمد، قرینه لبّیه می فهمد که چیزی اینجا مقدر است، برای این که نهی مستقیماً نمی تواند به متعلق خارجی تعلق بگیرد، یا امر به آن تعلق بگیرد، امر روی کاری که مکلف در ارتباط با او انجام می دهد، تعلق می گیرد. این هم امر واضحی است آن وقت در جایی که نهی، مستقیم، مرتبط با متعلق شود، الا و لابدّ عقل می گوید اینجا یک چیزی مقدر است.

الف. مقدر « مجاز لفظی » و « مجاز عقلی »

گاهی مقدر است به نحو مجاز لفظی، گاهی هم می گوئیم مقدر است به نحو مجاز عقلی، یعنی نهی تعلق به او گرفته است به اعتبار این که فعلی در اینجا متعلق اوست. سیاق فنی ادبی دو سه نوع است که اینجا جای بحثش نیست ولی در هر حال به زبان ساده وقتی خدا می گوید یا روایتی بگوید ان الله نهی عن الخمر، در واقع نهی از شرب خمر کرده است، یعنی فعلی باید اینجا مقدر باشد.

شبهه آن چیزی که در حدیث رفع می گفتیم **رفع عن امتی ما لا یعلمون**، ما لا یعلمون که خودش رفع شده یا خطا و نسیان خودش رفع شده اند، واقعیتی است که موجود است، اینجا هم یک قرینه لبیه ای است که موجود است که «رفع الخطا والنسیان و ما لا یعلمون و ما أخطأوا» مستقیم این رفع به او تعلق نگرفته است و چیزی اینجا مقدر است فلذا اینجا می گویند قرینه لبیه ای مقدر است جمیع الآثار، بعض الآثار، اثر واضح و چهار پنج احتمالی که در رسائل ملاحظه شده است و از بحث های دقیق در بحث برائت است و اینجا هم همچون حالتی پیدا می کند اگر بگویند نهی عن الخمر، یعنی چیزی اینجا افتاده است تا این نهی معنا دار شود والا بی معناست. عیناً اینجا همین قصه است، ان الله ینهی عن التماثل، تماثل یعنی آن مجسمه ها و صور و نقوش. نهی می کند خدا از آن که مستقیم معنی ندارد، پس یک چیزی مقدر است و آن چه که مقدر است کدام است، چند احتمال دارد، عین آن اینجا می شود فرض گرفت. یک نکته دیگری هم عرض می کنم و بعداً احتمالات را بحث می کنیم.

قواعد « حکم »

الف. حکم گاهی فقط موضوع دارد، و گاهی موضوع و متعلق دارد.

ب. نکته دیگر این است که حکم هیچ وقت مستقیم به متعلق تعلق نمی گیرد و اگر در ظاهر عبارت مستقیم روی متعلق آمد، حتماً می دانیم که عقل می گوید آن چه که از مقوله فعل اختیاری است افتاده است و مقدر است، نظیر همین بحثی که اینجا داریم .

ج. اصل « عدم التقدير »

یکی هم این که ما در در مقدر، در جایی که چیزی مقدر است و محذوف است، اصل اکتفاء به همان حداقل است، از نظر ادبی اصل عدم تقدیر است و یک اصل عقلانی درستی هم است و اصل عدم التقدير است و بعد هم اصل عدم تقدیر زائد است. اصل این است که جایی که می شود درستش کرد نباید بگوییم چیزی افتاده و مقدر است. وقتی می گوید ان الله علی العرش استوی، اگر همین جمله می شود درست معنی کرد، نباید بگوییم چیزی حذف شده و مقدر است، اگر نشد، می گوییم چیزی مقدر است. پس اصل عدم قرینه است مگر قرینه عقلیه ای و قرینه درستی بیاید که اینجا چیزی مقدر است.

عدم الزیادة المحذوف بر مقدر

دو اصل اینجا داریم، یکی اصل عدم تقدیر و یکی هم اصل عدم الزیاده بر تقدیر است. پس یک اصل این است که به حداقل تقدیر اکتفاء کنیم، اگر قرینه ای آمد، باید چیزی مقدر باشد، به همان اندازه که آن قرینه افاده می کند ما باید بگوییم چیزی مقدر است و زائد بر آن نباید بگوییم چیزی مقدر است.

مقدمه ها این ها بودند:

یکی این که حکمها دو نوع است، دوم این که حکم اختیاری به اعیان تعلق نمی گیرد، اگر تعلق بگیرد، در ظاهر مقدر داریم، نکته سوم این است که اصل عدم تقدیر و عدم الزیادة المحذوف بر مقدر است.

اینجا ینهی عن التماثل دارد، طبق این مقدمات، نهی نمی تواند مستقیم روی متعلق تعلق بگیرد، باید چیزی مقدر باشد، تا این جمله درست دریابید، به حداقل همان امر هم باید اکتفاء کرد. چون اینجا هیچ قرینه لفظی ای نداریم تا بفهمیم که چه چیزی مقدر است و چه چیزی مقدر نیست، چیزی که داریم این است که عقل می گوید اینجا باید چیزی مقدر باشد.

مقدر « ینهی عن التماثل »

در مورد این مقدر چند احتمال وجود دارد:

الف. همه افعال متعلق به تماثل

یک احتمال این است که یک کلمه «جامع همه آثار» مقدر باشد، ینهی عن التماثل، یعنی عن کل فعل که متعلق به تماثل است، هر کاری، یک کلمه است ولی آن کلمه یک مفهوم جامعی است. این یک احتمال است.

ب. ساخت و نگهداری

یک احتمال این است که جامع بین همان دوامری که در اینجا بحث است، که یکی اش همان ساخت است و یکی همان نگهداری و تزئین است. طلبه:

سوال: عبادت هم ممکن است، یکی دو تا سه تا بگوییم مورد نهی قرار گرفته است، جامع بین اینهاست.

ج. چند فعل خاص

سوم این که بگوییم نه جامع بین جامع کلی که احتمال اول بود و نه جامع خاص بین این دو سه تا، بلکه خود این عناوین خاص، یعنی حفظ و صنع و عبادت هم می شود گفت، دو سه تا عنوان و دو سه کلمه مقدر باشد، این احتمال سوم است.

د. یک فعل خاص

احتمال چهارم این است که بگوییم یک کلمه و یک فعل محذوف است که کدام است را باید بحث کنیم. ما عرضمان این است که هر یک از اینها را بحث می کنیم.

احتمال اول که معقول نیست، یعنی بگوییم کل فعل که يتعلق بالتماثل، هذا مما لایلتزم به فقیه، هیچ کسی نمی تواند ملتزم به آن باشد، هر چه که در ارتباط با تماثل است یعنی نگاهش هم اشکال دارد، این که درست نیست.

طلبه:

استاد: استثناء نشده است، دلیل ندارد، و اصلاً به ذهن نمی آید که روایت همه اینها را می خواهد بگوید.

طلبه:

استاد: نه، کل فعل نیست، باید بگویید آثار واضح و آثار بین را می گیرد، این را می شود اینجا مطرح کرد، پس کل فعل نمی شود گفت.

کل فعل اینجا نمی شود گفت، جامع خاص بین این دو سه فعل هم نداریم، عرفاً چیزی که جامع بین دو سه تا فعل را بگیرد، را نداریم، این هم جامع خاصی نداریم. احتمال اول و دوم کنار رفت.

احتمال سوم این است که بگوییم یک یا دو سه فعل مقدر است، این هم اصل عدم زیاده تقدیر است، اصل این است که ما به یک حد واضحی که یک حداقلی که ما را از لغویت و اشکال بیرون می برد، اکتفاء می کنیم. این هم اصل عدم زیاده تقدیر است.

احتمال چهارم، تقدیر فعلی خاص

بعد احتمال چهارم را بحث می کند احتمال چهارم این است که یک چیز باید مقدر باشد و آن یک چیز تا اینجا غیر از اشکالی که ایشان مطرح می کنند که دیروز به ذهنم نمی آمد، تا اینجا ما می گفتیم یک چیز اینجا مقدر است و آن یک چیز مقدر برایمان اجمال دارد که یک چیز مقدر فعل حفظ است یا صنع است یا عبادت است مثلاً یا خرید و فروش است و همین سه چهارتاست و کدام از اینهاست؟ تعیین آن یکی معلوم نیست، اجمال پیدا می کند و این چیزی بود که به ذهن من می آمد بنابراین این مواجهه با نوعی اجمال است. ممکن است کسی شبیه آن چیزی که در حدیث رفع گفته شده است که اثر واضح، در حدیث رفع گفته شده است، رفع ما لا یعلمون، یعنی اثر واضحش را رفع کردیم اینجا هم ممکن است کسی این طوری بگوید ینهی عن التماثل یعنی از آن فعلها و افعالی که واضح و متعلق به تماثل است، خدا نهی می کند. این احتمال را ممکن است کسی مطرح کند، آن وقت ممکن است بگوید آن فعل های واضحی که به این متعلق می شود همین دو سه مورد هستند. ساخت و نگهداری و امثال اینهاست. این احتمال خیلی ضعیفی نیست.

نظر آقای اعرافی: « ینهی عن التماثل المفروضه »

حال یک نکته ای را من می گویم که شاید جواب این باشد، و آن این بود که ینهی عن التماثل المفروضه گرفته است که تماثلی موجود هستند، و دارد از آنها نهی می کند، این مفهوم با بحث مطابقت بیشتری دارد تا این که بگوید از ساخت تماثل نهی می کند، تماثل را مفروض الوجود در نظر گرفته است و از آن دارد نهی می کند و چون مفروض الوجود گرفته است و نهی می کند باید فعلی را که بعد از فرض وجودش است، در نظر بگیریم، این نکته را می خواستم بگویم نه به عنوان جواب، ولی می تواند جواب این باشد.

ظاهر وقتی می گوید نهی از خمر کرد، ظاهرش این است که خمر را در مرتبه قبل مفروض گرفته، بعد به فعلی که متعلق می گیرد، از آن نهی می کند، اینجا هم که می گوید ینهی عن التماثل، مفروض گرفته است که تماثیلی وجود دارد، می گوید فعلی که به او تعلق می گیرد، نهی است، این با اقتناع مطابق است، این احتمال هم ممکن است این طوری جواب داده شود که ظهور اولیه نهی از یک امر این است که آن را مفروض گرفته، فعل متعلق به او را دارد نهی می کند، این ممکن است جواب این امر این باشد، که ینهی عن التماثل، مفروض گرفته است که تماثیلی است، و.. این با آن روایاتی که می گوید که اقتناع و حفظش درست نیست، سازگارتر است.

طلبه:

استاد: می گویند حذف متعلق دلیل بر عموم است، که آن دلیل بر عموم هم باید بر این بحثی کنیم.

طلبه:

استاد: ارتباطش این است که ساخت آن ایجاد آن است، می شود بگوید نساز این را، ولی همین طور که می گوید از این نهی می کنم، یعنی این را مفروض گرفته ساخته شده، حالا نسبت به حفظش یا تزئین یا عبادتش یا خرید و فروش آن دارد نهی می کند، این بیشتر سازگاری با این دارد که موضوع را مفروض بگیرد.

طلبه:

استاد: می گوید یا این حدیث مجمل است، یا ظاهر در همان مقام دوم است که حفظ و اقتناع است یا این که مجمل است و خیلی نمی شود به لحاظ دلالت به آن تمسک کرد. بهر حال این بحثی است که اینجاست.

طلبه:

استاد: احتمال ایشان به این طریق رد می شود، جایی که ظهور اولیه..

طلبه:

استاد: مفروض الوجود می گیرد، نه فرض مفهومی، اشکال که ندارد، ظهور است، ظهورش این است که همیشه موضوع مفروض الوجود است، چیز موجود واقعی را گرفته است و امر مربوط به آن را نهی می کند.

طلبه:

استاد: فلان چیز را مفروض گرفته است تا دنبال چیز دیگر نرود. مگر این که ساخت آن را بگوید، این فعل ها را بیاورد معلوم است یعنی ایجادش، ولی اگر چیزی نیابد بگوید از آن نهی کرد، یعنی آن امری که یک واقعیت خارجی دارد را دارم می گویم این فعل را به آن متعلق نکن.

نسازید، دلیل می خواهد، وقتی می گوید تماثل نسازید، در واقع می خواهد آن مواد را تبدیل به این نکنید، فعل به آن مواد تعلق پیدا می کند، ولی وقتی دارد نهی می کند یعنی این موجود را می گویم تزئین و خرید و فروش نکنید و ظهور اولیه اش این است.

طلبه:

استاد: اشکالش همین است اگر بخواهیم عنوان جامعی را که جامع کلی که نمی شود، جامع خاص نمی شود، اثر واضح را بگوییم که ایشان می گوید، اثر واضح را می شود گفت، که یک کلمه محذوف باشد، منتهی آن اثر واضح را دو سه تا چیز را می گیرد، تماثل را فرض گرفته، موجود است، حالا نهی از آن کرده است، تماثیلی که ایجاد می خواهد کند، یک قرینه و مؤونه زائده ای دارد.

این خیلی عرفی است، وقتی می گوید ینهی عن الخمر، فرض این است که نمی گوید نسازید، و هیچ کس به ذهنش نمی آید. وقتی بگوید خدا از خمر نهی کرده است، به ذهن نمی آید که خمر را نسازید. بله مقبوض مولاست ولی مقدمه حرام نمی شود. دلیل داریم ما اگر این «ان الله ینهی عن الخمر والمیسر» داشتیم، قطعاً می گفتیم ساختش مشکل ندارد، و تردیدی در آن نداشت.

ان الله ینهی عن الخمر و المیسر، چیزهای دیگری را می دانیم و در فرض بودن در عالم جاهلیت که در آن غرق است، در آنجا این نهی از خمر، ساختن را نهی نمی کند، باید دید برای چه می سازد؟ می سازد که در شستشو از آن استفاده کند و مصارف دیگر فروش برای کفار.

طلبه:

استاد: دلیلش این است که خمر را مفروض گرفته، می گوید شما با آن تماسی برقرار نکنید یا چیز دیگر. ظاهرش این است که آنجا که گفته می شود ایجاد التماثل، در واقع فعل به آن ماده تعلق می گیرد که نتیجه اش تماثل است، نمی گوییم که نمی شود، و معقول نیست، می گوییم ظاهرش این است که ینهی عن الخمر، ظاهرش را دارد، فعل را مفروض گرفته بعدی را دارد می گوید که به آن تعلق می گیرد.

تخصیص « ینهی »

اگر این طور بود که یک مخصصاتی داشتیم آن وقت می گفتیم این یک اطلاقی دارد که تخصیص خورده است. اگر نگوییم که تخصیص اکثر است، معلوم نیست که آنطور باشد، ولی چنین چیزی نداریم که مخصصاتی داشته باشیم فلذا از اول این از باب ضیق فم الرکیه است ولی محدد است و یک چیز عام جامعی نیست. اگر نگوییم که این روایت به تنهایی بیشتر با حفظ و اقتناع و تزیین و.. سازگار است، لااقل اجمال دارد و خیلی واضح نیست که بگوییم همه اینها را می گیرد.

جمع بندی روایات ذکر شده

این ده تا روایت بود که ما در اینجا به عنوان طائفه اول آوردیم که طائفه اول مجموعه ای از روایات است که به جز یکی، بقیه قرائن خاصی ندارد که مربوط به ذی الروح باشد یا غیر ذی الروح است، یعنی احتمال این است که مطلق باشد، اختلاف بر سر این است که تماثل و تصاویر از نظر لغوی مطلق است یا غیر مطلق است والا هیچ قرائن خاصی ندارد جز یک اشکال که کسر داشت.

در همین طائفه اول که ما ده روایت بحث کردیم، شش روایت دیگر یا هفت روایت دیگر در مستدرک جلد ۱۳ مستدرک الوسائل، باب ۷۵، شش حدیث هم آنجا آمده است که با هم ۱۶ حدیث می شود که آن شش حدیث فکر می کنم ۴ یا ۵ تا از آنها از طائفه اول ما به حساب بیاید. یعنی می گوید تمائیل، تصویر و امثال اینها دارد که بعضی دلالتش هم از بعض اینها واضحتر است ولی سند همه اینها ضعیفتر است، بعضی روایات هم اهل سنت دارند، شاید مجموعاً ۱۶، ۱۷ روایت بشود، منتهی آنها را چون سندهایشان واضح است، دلالت ها حرف جدیدی نیست، از همین قبیل بحثهای مذکوره است و لذا بحثی از آن نمی شود، البته بعضی از آنها دلالتش نسبت به تصویر خوب است ولی سند همه ضعیف است، و **ضعف هایشان بین است** و چون معمولاً سندهایی که در مستدرک است **ضعفش بین** است و به همین دلیل است که صاحب الوسائل نیاورده است. همه آنها این طور نیستند که توجه نداشته است و غالباً توجه داشته و بعضی ها را از سنی آورده.

ضعف احادیث «کتاب مستدرک»

آنها را که از شیعه آورده دو نوع است مستدرکی که مرحوم حاجی نوشتند، احادیثی که برای تکمیل ابواب و احادیث مستدرک آوردند دو نوع است: بعضی از آنها است که حاجی به یک منابعی که دسترسی پیدا کرده و به احادیثی که مرحوم حر عاملی به آنها توجه نداشته و گاهی ممکن است یک منابعی بعداً پیدا شده است که آن وقت ایشان توجه نداشتند، ولی بخشی از آن هم است که مرحوم حر عاملی توجه داشته ولی بهر حال بنابراین که همه احادیث را بیاورد را نداشته است و در این قسم دوم غالباً احادیث ضعیف است یعنی ضعف های واضحی دارد و لذا در مستدرک احادیث معتبر نه این که نباشد، اما کم است.

دسته بندی روایات در تمثیل و تصویر

الف. تمائیل و تصاویر ذی الروح و غیر ذی الروح

این طائفه ای که ما ده تا خواندیم و چند تا را به مستدرک حواله دادیم اینها عنوان تمائیل و تصاویر و تمثیل و تصویر دارد و جز یکی دو تاش که قرائنی می شد پیدا کرد که می توان گفت مخصوص ذی الروح است یا مجسمه است، غالباً شامل همه این دو تقسیم یعنی ذی الروح یا غیر ذی الروح و مجسمه و غیر مجسمه می شد و ادعای قطعی روی همه اش نمی کنیم، غالباً بنابراین که بر تمثیل و تصویر اطلاق دارد را می توانیم بگوییم.

ب. تمائیل و تصاویر ذی الروح

طائفه دوم روایاتی است که ظهورش بیشتر در ذی الروح است، در تصاویر و تمائیل ذی الروح است، موجودات دارای روح است، این طائفه یک گروه، یک مجموعه بخش اول و قسمت اولش شش یا هفت روایت است که یک مضمون دارد. با تعبیر مختلف ولی یک مضمون دارد، این شش یا هفت روایت این است که می گوید کسانی که در این دنیا تصویرگری می کنند و مجسمه سازی می کنند در روز قیامت مکلف می شوند که روح در آنها بدمند، یعنی مجسمه های دست ساخته می آورند و آنها را مکلف می کنند که روح در آنها بدمند.

روایت « سعد بن طریف »

اولین روایت در این گروه روایت دوازده همین باب است «و عن محمد بن علی عن ابی جمیل عن سعد بن طریف، عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: ان الذين يؤذون الله و رسوله هم المصورون، يكلفون يوم القيامة عن ينفخوا فيها الروح» « ینفخوا فیها الروح » نوعی عذاب

مصورون کسانی اند که خدا و پیامبر را آزار می دهند، اینها تکلیف می شوند روز قیامت که نفخ روح کنند، همان تأجیز است، عذابی برای آنهاست، می خواهند نفخ روح کنند در حالی که نمی توانند. مثل همان کسی که می گوید اگر می توانید مثل قرآن را بیاورید، منتهی در روز قیامت همراه با نوعی مشقت است، یعنی آنها را دائم مأمور می کنند و فشار می آورند که اینها را زنده کنید. مجسمه ساخته شده توسط خود را زنده کنید و در حالی که نمی توانند. نوعی عذاب است.

سند روایت « سعد بن طریف »

سند این روایت، از محاسن برقی است عن محمد بن علی، عن ابی جمیل، عن سعد بن طریف، سعد توثیق خاص دارد، محمد بن علی با سلسله سند قابل تشخیص و توثیق است و قابل تصحیح است.

توثیق « ابی جمیل »

بحث در این است که این ابی جمیل اسمش مفصل بن صالح است، و این مفضل بن صالح جز رجال صفوان است که ما آن را معتبر می دانیم ولی در نجاشی ایشان تضعیف شده است، جزء رجال صفوان است ولی در نجاشی ایشان تضعیف شده است وقتی رجال ابن ابی عمیر می آید توثیق عام می آورد ولی برای این که توثیق نهایی شود، باید ببینیم که تضعیفی جایی است یا نیست؟ و اینجا معارض دارد و به همین دلیل می گفتیم مراسلاتش لایفید شیئاً، برای این که اسمش اگر بود، شاید همینی است که در جایی تضعیف دارد.

طلبه:

استاد: نه این حد دلالت را ما قبول نداریم. ما همان یک توثیق عام را قبول داریم و به هنگام تضعیف، تخصیص می خورد. مخصوصاً که مضعف در اینجا نجاشی است و این روایت معتبر نیست.

و اما چند روایت دیگر دارد که در جلد ۱۳ است در این باب ۳ احکام مساکن ج ۳ همین یک حدیث بود اما چند حدیث دیگر است که در ابواب ما یکتسب به است. باب ۹۴، ج ۱۳ ابواب ما یکتسب به، باب ۹۴ در اینجا هم چند روایت است که همین مضمون را دارد.

روایت « محمد بن مروان » از خصال

در وسایل بیست جلدی جلد ۱۳ است ابواب ما یکتسب به باب ۹۴ حدیث هفت، « فی الخصال عن ابیه عن عبدالله جعفری الحمیری عن یعقوب بن یزید عن محمد الحسن الهیثمی عن هشام بن احمر و عبدالله بن... جمیعاً عن محمد بن

مروان عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال سمعته يقول: ثلاثة يعذبون يوم القيامة، من صور صورة من الحيوان» مطلق نیست، قید دارد.

يعذب حتى ينفخ فيها و ليس بنافخ فيها، روز قیامت عذاب می شود تا این که بتواند بدمد در آن، و المكذب، کسی که خواب دروغ می گوید و چنین چیزهای دیگر، این هم یک روایت است که از خصال نقل شده است روایت هفتم.

سند روایت « محمد بن مروان »

این هم سندش ضعیف است برای این که در این محمد بن حسن میثمی، هشام بن احمد، اینها که توثیق ندارند، محمد بن مروان هم توثیق ندارد مگر از باب رجال کامل الزیارات که آن را هم قبول نداریم. روایت هشت اینجا هم همین است که سندش هم هر دو ضعیف است .

طلبه:

استاد: نه، حیوان یعین ذی الروح است.

روایت « اکرم بن عباس »

روایت نهم همین باب ابواب مایکتسب به است از خصال است «عن خليل بن احمد عن ابی جعفر دبیدی عن ابی عبدالله عن صفیان عن ایوب سجستانی عن اکرم بن عباس» این روایتی است که از عامه هم نقل شده است که از پیغمبر نقل کرده است. سندش چندین نفر دارد که یا مشترک است یا ضعیف است، «قال، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) من صور صورة عذب و کلف حتى ينفخ فيها و ليس بفاعل». این هم روایت دیگری است که این روایات در وسائل آمده است چون می گوید نفخ روح کند... می گویم.

روایت ششم همین را دارد، البته هفت و هشت یک روایت است که دو سند دارد، ولی روایت شش، «محمد بن علی بن حسن باسناده عن شعيب بن واقف عن الحسين بن زيد که اینها هم توثیق ندارند که عن الصادق فی حدیث... که نهی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) عن التصاوير، من صور صورة كلفه الله تعالى يوم القيامة ان ينفخ فيها و ليس بنافخ». این هم سند ضعیف است. در واقع آن حدیث دوازده جلد قبلی و در این باب ۹۴ ابواب ما یکتسب به حدیث ۶، ۷، ۸، ۹، است که سه حدیث اینجاست و یک حدیث آنجاست و یکی دو تا حدیث هم در مستدرک آمده است و یکی دو تا هم در همان باب ۷۵ ج ۱۳ ابواب مایکتسب به آمده است. یک حدیث یا دو حدیث دیگر هم شاید در کتب عامی باشد.

پنج شش تا حدیث است که در واقع اشاره به این مطلب کرده است و البته همه اسنادش هم ضعیف است. این احادیث دلالتش چیست؟ و سندش یک بحث تکمیلی دارد.